



خیلواکی

استقلال

www.esteghlal.net

پنجشنبه ۱۰ دسامبر ۲۰۲۰

حامد نوید

بحثی در رفع ابهامات تاریخی

قسمت سوم

بهرحال مراد ازین صحبت طولانی در مورد فرهنگ آریانای کهن این بود که این تمدن بنا بر تحقیقات علمی در ساحةٔ زبانشناسی و کاوشهای باستان شناسی از اقوام و عشایر مختلف انسانی تشکیل یافته و بلخ باستان یکی از گهواره های پرورش نخستین آن بوده است. کلمهٔ آریانا به معنی سرزمینکه آره ها یا دهگانان و برزگران قدیم در آن سکنی داشته، منحصر به یک نژاد نبوده، بلکه هرکسی از هر طایفه ای میتواند دهقان مؤفقی باشد. بدیهیست که داستانهای حماسی فردوسی که بالای نبرد دو طایفهٔ انسانی یعنی ایرانیان و تورانیان استوار است مورد توجه آنانی واقع شد که به برتری های نژادی معتقد اند، چه خاورشناسان غربی باشند و چه آنعه از پژوهشگران ایرانی که نصب العین شان برتری ایرانیان بر نژاد های دیگر است. مانند این ابیات:

عرب را به جایی رسیده ست کار

زشیر شترخوردن و سوسمار

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

که فرکیانی کند آرزو

گرچه از نگاه ادبی شاهنامهٔ فردوسی اثریست با ارزش، اما از نگاه علمی یک کتاب جغرافیا نگاری و یا یک متن کامل تاریخی بشمار نمی آید. ابوالقاسم فردوسی که به امر محمود غزنوی منظومهٔ حماسی شاهنامه را نگاشت، اسطوره های باستانی را از منابع مختلف و بیشتر از نواحی زرنج، فراه، هیلمند (سیستان تاریخی) یا سرزمین باستانی ساکه ها Sakas جمع آوری نمود و همچنان از گشتاسپ نامهٔ دقیقی و ابوالمؤید بلخی سخنسرایان عهد سامانی ملهم گشت. ازینرو در بخشهای نخستین شاهنامه بیشتر از شهرهای صحبت میکند که در جغرافیای کنونی افغانستان چون غزنه، زابل، کابل، بلخ، سمنگان، زرنج، قلعهٔ زال (واقع در قندز) و کک کهزاد در فراه موقعیت دارند.

دک دویس Dick Davis استاد کرسی زبانشناسی شرق نزدیک در یونیورسیتی اوهایو Ohio University کسبیکه شاهنامه را بزبان انگلیسی ترجمه نموده، در مورد منابع فردوسی در نگارش شاهنامه چنین نظر میدهد:

"ما نمیدانیم که چقدر افکار شخص فردوسی و تا چه اندازه منابع ایکه در اختیارش بوده بر علاوهٔ بازنویسی ابیات شعرای پیشین در ساختار ادبی شاهنامه نقش داشته، اما این را میدانیم که تمام ابیات شاهنامه یکدست نیست؛ سوال

عمده درینجاست که چرا لحن گفتار و صلابت بخشهای نخستین شاهنامه که شرح حماسه های پهلوانان کهن است، از بخشهای اخیر آن که حوادث تاریخی عهد ساسانیان را بیان میکند، از نگاه سبک و پختگی کلام متفاوت میباشد؟ زیرا بخشهای تاریخی شاهنامه نظر به قسمت های حماسی آن ضعیف تر است و همان شکوهمندی نخستین را ندارد."

به تصدیق از تحلیل دک دویس، بطور مثال داستان جنگ رستم با افراسیاب در اوج پختگی کلام و شیوایی بیان سروده شده که برخوردار از صنعت شعری لف و نشر است:

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرزو کمند
درید و برید و شکست و بیست یلان را سرو و سینه و پا و دست

ویا :

فروشد به ماهی و برشد به ماه بن نیزه و قبه بارگاه

اما در بخشهای واقعات مربوط به عصر ساسانیها چنین صلابت کلام و شکوهمندی تخیلات شاعرانه مشاهده نمیگردد .

از سوی دیگر در جهان فلکلور و ادب، انسانهای دارای نام و شهرت عموماً از رواق تاریخ میگذرند تا به جاودانگی افسانه ها بپیوندند، مانند اسکندر، ژنرال و امثال آنها که شخصیت های واقعی بودند و پس از مدت زمانی به اسطوره ای مبدل گشتند. اما آنچه در شاهنامه بوقوع پیوسته، عبور شاعر از گذرگاه اسطوره ها به وقایع تاریخیست که مقام ادبی او را از یک شاعر حماسه سرا به یک گزارشگر عادی تنزل میدهد. مثلاً فردوسی در مورد پادشاهی قباد فرزند فیروز اول که به حمایت اخشنوار شاه یفتلی به تخت تیسفون تکیه داد چنین مینویسد که نسبت به ابیات بالا بسیار سُستر است:

چو بر تخت بنشست فرخ قباد کلاه بزرگی به سر بر نهاد
سوی تیسفون شد ز شهر صخر که آزدگان را بدو بود فخر

و درین راستا باید گفت، هنگامیکه مفکوره "ایران بزرگ" و تقویت حس برتری جویی ایرانیان بر ملل همجوار نصب العین دولت پهلوی بود، ابیات ابوالقاسم فردوسی به نمونه ای برای رژیم آنوقت مبدل گشت. درین رابطه مرحوم ملک الشعرا بهار متفکر و شاعر آزادیخواه معاصر ایران عقیده داشت که در شهنامه دستکاری های زیادی صورت گرفته است؛ بگونه مثال در فردوسی نامه ملک الشعرا بهار، (ص ۱۶۶ مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۴۵) چنین آمده:

«این اواخر باز هم تصرفاتی در اشعار فردوسی شده و می شود. از قضاء در نسخه ی شماره ی سوم و چهارم مجله ی آینده در صفحه ی ۱۸۲ شش بیت از شاهنامه دیدم که هر کدام را از یک جای شاهنامه برداشته اند و تصحیفی در آن ها شده، یک مصراع زیادی به آن افزوده و یک مصراع کاسته اند و در جراید و مدارس آن ها را می خوانند و یاد می دهند: یا مرگ یا وطن:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیر ژیان را به کس

همه یکدلانند یزدان شناس به گیتی ندارند در دل هراس
چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
اگر کشت خواهی همی روزگار
چه نیکوتر از مرگ کارزار

اولاً این اشعار هر یک از یک جای شاهنامه است، ثانیاً بعضی از آنها قطعه است. ثالثاً برخی را مسخ کرده اند و رابعاً شعر آخر جزء قطعه ای از اشعار دقیقی است که به نام فردوسی نقل شده و در ردیف اشعار بالا نبوده است. بقول ملک الشعرا بهار بیت: **هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیرزیان را به کس** مسخ گردیده و از داستان مربوط به دیدار بهرام گور که با تغییر هویت اصلی با فغفور شاه چین گفتگو ای داشته انتخاب شده و درجای دیگری مورد استفاده قرار گرفته است، در حالیکه اصل گفتار فردوسی چنین است:

همان اختر شاه بهرام بود
که با فر و اورنگ و با نام بود
هنر نیز ز ایرانیان است و بس
ندارند گرگ ژیان را به کس

به همین گونه بیت: **«گر ایران نباشد تن من مباد درین بوم بر زنده یکتن مباد»** نظر به اعتراف محبتی مینویی یکی از بنیانگذاران برتری نژاد ایرانی در عهد سلطنت شاه رضا، دست خورده و عین گفتار فردوسی نیست زیرا در داستان حماسه رستم و سهراب این ابیات چنین آمده :

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه نام داران ایران زمین
نباشد به ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد

شاد روان محمد تقی بهار در همان بحث اضافه میکند: «راستی مصراع دوم "بدین بوم و بر زنده یک تن مباد" از کجا پیدا شده؟ چه کسی این مصراع را بر این قطعه افزوده؟ عجیب است که این شعر طوری در تهران شایع شده که در قائمه ی مجسمه ی فردوسی هم نقاری گردیده و بر هر زبانی روان است!»

بهرحال، وقتی فردوسی در دنیای تخیلات شاعرانه اش از ایران زمین صحبت میکند بطور مشخص معلوم نیست که مرادش از ایران کجا بوده؟ این سرزمین چه حدود و ثغوری داشته؟ و آیا فارس که به قول اکثر دانشمندان ایرانی خاستگاه اصلی آنست شامل این خطه بوده یاخیر؟ چه فردوسی در رابطه به مرگ یزدگرد یکم مشهور به یزدگرد بزه گر شاه ساسانی چنین گوید:

چو در دخمه شد شهریار جهان ز ایران برفتند گریان مهان
کنارنگ با موبد و پهلوان هشیوار دستور روشن روان
همه پاک در فارس گرد آمدند بر دخمه یزدگرد آمدند

درست است که ابوالقاسم فردوسی در دربار غزنه منحیث یک شاعر حماسه سرا مورد توجه سلطان محمود قرار گرفت، اما در عصرش بصفت یک مؤرخ مطرح چون عتبی، ابوالفضل بیهقی، ابوریحان بیرونی و عبدالحی گردیزی شناخته نمیشد، تا حقایق تاریخی جهان آنوقت به اساس اشعار وی تثبیت گردد. بگونه مثال در شاهنامه چنین آمده که فریدون پس از ۷۰۰ سال پادشاهی توصیه نمود که پس از مرگش قلمرو وسیعش میان سه پسرش تقسیم شود، پادشاهی ایران به ایرج، فرمانروایی توران به تورج و شاهنشاهی روم به سلم برسد که از نگاه اسطوره پردازی تخیل گیرایست، اما جز از افسانه ای بیش نیست. سوال درینجاست که آیا میتوان تاریخ خطه بزرگی از قاره آسیا را بالای اشعار فردوسی استوار کرد؟ در حالیکه وقتی فردوسی در هزارسال پیش از سرزمین افسانوی ایران صحبت میکرد، مرادش از ایران امروزی با حدود اربعه کنونی آن نیست. اگر ایران در سده یازدهم یک مملکت واقعی با سرحدات معین و دولت معینی میبود، فردوسی خود را بجای فردوسی طوسی، فردوسی ایرانی میخواند که نخوانده است. درین عصر کشورهای جهان به گونه ممالک امروزی نبود، بلکه حدود اربعه آن چه در قاره آسیا و چه در اروپا به اساس قلمرو اقتدار فرمانرویان شناخته میشد که خطه های فرهنگی مختلفی را در بر میگرفت. چنانچه فردوسی خود در وصف اقتدار محمود چنین گوید:

چو آن چهره خسروی دیدمی	ازان نامداران پیرسیدمی
یکی گفت کاین شاه روم است و هند	ز قنوج تا پیش دریای سند
به ایران و توران ورا بنده اند	به رای و به فرمان او زنده اند
بیاراست روی زمین را به داد	بپردخت ازان تاج برسر نهاد
جهاندار محمود شاه بزرگ	به آبشخور آرد همی مش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین	برو شهریاران کنند آفرین
چو کودک لب از شیرمادر بشست	ز گهواره محمود گوید نخست

نکته دوم تمسک بنایانگزاران مفکوره "ایران بزرگ" Greater Iran، اصطلاح "ایران شهر" بمعنی امپراتوری ایران و تداخل دو اصطلاح فارس و ایران در یک مفهوم است که از نگاه بررسی های علمی ابهاماتی را ببار آورده است. اصطلاح ایران شهر بالای فرضیه جوزف مارکورات مورخ و زبانشناس آلمانی قرن نهم و آغاز سده بیستم بنا یافته، نامبرده در اواخر سده نهم پس از تحقیق در متون قرون اوسطایی و استناد بر یادداشتهای موسی خورنی که به زبان ارمنی نگارش یافته بود، برای نخستین بار اصطلاح ایران شهر Erānšahr را مطرح کرد. موسی خورنی فیلسوف و تاریخنگار ارمنی بود که در قرن پنجم میلادی میزیست و در رابطه به ورود مسیحیان به قلمرو ساسانیان این اصطلاح را ذکر کرده است.

گرچه مؤرخین معاصر ایران اساس امپراتوری فارس را بر دو اصطلاح MLKYN MLK' 'ry'n W 'n(y)'ry'n "ملکن ملک ایران و ان ایران" یعنی شاه شاهان ایران و غیر ایران استوار مینمایند، اما مشکل اساسی درین استدلال اینست که اصطلاح ملکن ملک به معنی شاه شاهان ریشه سامی و عربی دارد، نه فارسی. ازینرو اصطلاح آرین شهر aryānšahr را که گویا در متون زبان پهلوی ذکر یافته مدار اعتبار قرار میدهند، اما مارکورات در

مقدمه کتابش به استناد بطلموس جغرافیا دان یونانی اعتراف ننماید که متن اصلی پهلوی در ارتباط به ایرانشهر و ایالات مربوط آن از بین رفته و دیگر وجود ندارد. این اعتراف مارکوات بانی مفکوره "ایرانشهر" ثبوت این فرضیه را بطورکل ضعیف میسازد. به هرحال جوزف مارکوات درسال ۱۹۳۰ میلادی چشم از جهان پوشید، اما درسال ۱۹۳۳میلادی با رویکار آمدن آدولف هیتلر کتاب ایرانشهر مارکوات چاپ، و بطور گسترده ای توزیع شد. به تعقیب آن «نامه ایران باستان» تحت نظارت مستقیم میجر وان ویبان Major von Viban عضوسیاسی حزب نازی آلمان در برلین با مدیریت شیخ عبدالرحمن سیف با علامت حزب نازی آلمان (صلیب شکسته) به نشر رسید که مراد آن تقویۀ مفکوره " ایران بزرگ" در شرق میانه، و بطور اخص مقابله در برابر نفوذ ترکان آذربائیجان درفارس بود که توسط جوزف ستالین تقویه میگردد. در همین آوان مجله ایرانشهر نیز در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ شمسی به مسئولیت حسین کاظم زاده در برلین به چاپ میرسید.



نمونه هایی از شماره های نخستین نشریه های "ایرانشهر" و "نامه ایران باستان" که در برلین در وقت زمامداری هیتلر
بچاپ میرسید

در اوج پخش افکار نژاد پرستانه آدولف هیتلر و موسیولینی رهبر ایتالیا در جریان جنگ دوم جهانی، شاه رضا در سال ۱۹۳۵ اسم کشورش را از فارس به ایران تبدیل نمود. هیتلر تمنیات نیک و یک قطعه عکس امضا شده خود را به محتشم السلطنه حسن اسفندیاری سفیر ایران در برلین تقدیم کرد تا تحفه ای در ازای هدایای گرانبهای شاه رضا به وی باشد.



ملاقات محتشم السلطنه حسن اسفندیاری نماینده خاص رضاشاه پهلوی با آدولف هیتلر

متعاقباً در سال ۱۹۳۷ به اساس پالیسی بزرگسازای تاریخ ایران اسم قدیمی شهر **پهره** که در بلوچستان موقعیت دارد از طرف رژیم پهلوی به **ایران شهر** تبدیل گشت تا برای اثبات مفکوره امپراتوری "ایران بزرگ" سندی به میان آید. شهر باستانی پهره یا ایران شهر کنونی یکی از جنوبی ترین شهرهای ایران است و در نزدیکی آن بر علاوه قلعه بمپور دژ بزرگی بچشم میخورد که هنوز هم بنام قلعه بارکزایی ها یاد میگردد. از قرار معلوم هیأتی از باستان شناسان آلمان نازی درینوقت در ایران حضور داشتند. در حالیکه پایتخت پادشاهی ساسانی ها در شهر تیسفون واقع در عراق امروزی موقعیت دارد و خاستگاه شاهان پارس در پاسارگاد در نزدیکی شیراز است، فکر میشود که نامگذاری ایران شهر در ایالت سیستان و بلوچستان در آن مقطع خاص زمانی، یعنی اوج اقتدار آلمان نازی جنبه سیاسی بیشتر داشت تا تاریخی؛ زیرا در جریان جنگ جهانی دوم بندرگاه چاه بهار در ساحل بحیره مکران و بخرهند برای آدولف هیتلر از اهمیت ستراتیژیک خاصی برخوردار بود؛ چون قوای نظامی آلمان میتوانست با مستقر شدن در جنوب ایران و حمله برهند، شریان اقتصادی انگلستان را قطع کند.

پایان قسمت سوم